

## آیا آیه 54 سوره مائده « یاایها الذین امنوا من یرتد منکم ... » در مورد ابوبکر است ؟

سوال کننده : یزدان

توضیح سؤال :

اهل سنت ادعا می کنند که این آیه از قرآن کریم در باره ابوبکر و جنگ های وی با مرتدین نازل شده است ، جواب شما چیست ؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ . المائده / 54 .

ای کسانی که ایمان آورده اید ، هر کس از شما از دین خود برگردد ، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند . [اینان] با مؤمنان ، فروتن ، [و] بر کافران سرفرازند . در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسند . این فضل خداست . آن را به هر که بخواهد می دهد ، و خدا گشایشگر داناست .

پاسخ :

1. خداوند در این آیه ، سه وصف را برای این قومی که آمدن آن را وعده داده ، بیان می کند که به طور قطع هیچ يك از آن ها در ابوبکر یافت نمی شود ؛ بلکه این سه وصف به صورت اکمل و اتم فقط در امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و در هیچ يك از خلفای سه گانه دیگر نبوده است .

الف : قوم یحبهم و یحبونه

این ویژگی را رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در روز جنگ خیبر به امام علی علیه السلام داده است . در همان جنگی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم قبل از آن ابوبکر و عمر را برای فتح قلعه خیبر فرستاده بود ؛ اما آن دو ، میدان نبرد را ترک و فرار را بر فرار ترجیح داده بودند . فردای آن روز رسول گرامی اسلام اعلام فرمود :

فردا پرچم را به دست کسی خواهم سپرد که خدا و رسول او را دوست دارند و او نیز خدا و رسول را دوست دارد ، گراری است که هرگز فرار نمی کند و تا سنگر دشمن را فتح نکند ، باز نخواهد گشت .

تمامی صحابه ای که آن جا جمع بودند و از جمله ابوبکر و عمر منتظر بودند که فردا این افتخار نصیب آن ها شود ؛ اما فقط يك فرد لیاقت این را داشت که این صفت ویژه (یحب الله ورسوله و یحبه الله ورسوله) را داشته باشد و دیگران لایق چنین وصفی نبودند . و نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز فردای آن روز پرچم را به دست توانای حیدر کرار سپرد .

محمد اسماعیل بخاری در صحیحش داستان را این گونه نقل می کند :

أَخْبَرَنِي سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ خَيْبَرَ لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُفْتَحُ عَلَيَّ يَدَيْهِ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَبَاتَ النَّاسُ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَى فَعَدُوا كُلُّهُمْ يَرْجُوهُ فَقَالَ أَيْنَ عَلِيٌّ فَقِيلَ يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ فَبَصِقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ كَأَن لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ فَقَالَ أَقَاتِلْهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا فَقَالَ انْفِذْ عَلَيَّ رِسْلَكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ .

صحیح البخاری ، ج 4 ، ص 20 و صحیح مسلم ، ج 7 ، ص 121 ، 122 .

از سهل بن سعد روایت کرده است گفت که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در روز خیبر، فرمود: فردا پرچم اسلام را به مردی اعطا می‌کنم که خیبر به دست او فتح می‌شود و خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. مسلمانان آن شب را استراحت کردند در حالی که در اندیشه بودند که فردا پرچمدار اسلام چه کسی خواهد بود؟ اینک فردا رسیده است، همه چشمها به دست پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دوخته شده که پرچم را بدست چه شخصی به اهتزاز در می‌آورد. در این حال پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: علی کجاست؟

یکی از حاضران پاسخ داد: علی علیه السَّلَام به درد چشم گرفتار است. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حضرت علی علیه السَّلَام را پیش خود طلبید و آب دهان مبارک را در میان دیدگان علی علیه السَّلَام ریخت. و دعا کرد و بلافاصله درد چشم برطرف شد، آنچنان که از آغاز دردی نداشته است! پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرچم پر افتخار اسلام را به حضرت علی علیه السَّلَام داد و فرمود: با این مردم نبرد می‌کنم تا مانند خودمان از نعمت اسلام برخوردار شوند. سپس خطاب به علی علیه السَّلَام، فرمود: اینک با کمال قدرت و توانائی و با آرامش خاطر به مسیر خود ادامه بده همین که به خیبر رسیدی، نخست آنان را به آئین اسلام دعوت کن و آنچه بر آنها واجب می‌گردد به اطلاعشان برسان. به خدا سوگند! اگر خدا بوسیله تو مردی را به اسلام هدایت کند، بهتر است از اینکه شترهای سرخ مو برای تو ارزانی دارد.

و البته فقط همین یک بار نیست که رسول خدا این جمله زیبا را در حق امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید؛ بلکه بارها و بارها و در موارد متعدد آن را تکرار کرده است؛ از جمله در زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امام علی علیه السلام را به جنگ با کفار یمن فرستاده بود و آن حضرت بعد از فتح یمن، قبل از تقسیم غنائم کنیزی را برای خودش انتخاب کرد و این بر دیگران و از جمله خالد بن ولید بسیار گران آمد.

آن حسودان و بدخواهان فکر کردند که اگر بدگویی امام را به رسول خدا بکنند، شاید از چشم حضرت بیفتد؛ اما نبی مکرم با دیدن نامه خالد بن ولید از عصبانیت رنگش سرخ شد و فرمود:

مَا تَرَى فِي رَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟

چه می‌گویید در باره کسی که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند؟

سنن الترمذی، ج 3، ص 123 - 124 و ج 5، ص 302 - 303 و ...

این جواب محکم باعث شد که آن‌ها نسبت امیر المؤمنین ساکت شده و دیگر جرأت چنین کاری را نداشته باشند.

و این جمله « فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ » که در آیه قرآن آمده است، دقیقاً همان جمله ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق حیدر کرار فرموده بودند؛ در حالی که تمامی صحابه و از جمله ابوبکر و عمر نیز در مجلس حاضر بودند و آرزو داشتند که این جمله در حق آن‌ها گفته می‌شد.

و جالب این است که بسیاری از علمای اهل سنت از زبان عمر بن الخطاب نوشته‌اند که او گفته بود:

هیچ گاه امارت را به اندازه آن روز دوست نداشته‌ام؛ اما رسول خدا آن روز امارت را به امام علی علیه السلام داد.

مسلم نیشابوری در صحیحش می‌نویسد:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَيْهِ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَا أَحْبَبْتُ الْإِمَارَةَ إِلَّا يَوْمَئِذٍ قَالَ فَتَسَاوَرَتْ لَهَا رَجَاءٌ أَنْ أَدْعِيَ لَهَا قَالَ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا .

صحیح مسلم، ج 7، ص 121 و مسند احمد، ج 2، ص 384.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در روز خیبر فرمود: البته پرچم اسلام را در اختیار مردی قرار می‌دهم که خدا و رسول را

دوست می‌دارد و خداوند خیبر را به دست او فتح می‌کند . عمر بن خطاب گفت : آن روز بود که خواهان امارت بودم و در این رابطه با همدستانم ، آهسته سخن گفتم و آرزو می‌کردم (که ای کاش) رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا پرچمدار اسلام معرفی کند .

(ولی بر خلاف انتظار) رسول خدا صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را به حضور طلبید و پرچم اسلام را به دست او داد . با این وصف ، آیا درست است که این افتخار را از کسی که پیامبر به او داده بگیریم و به کسی بدهیم که رسول خدا از دادن به او امتناع کرده است ؟

## ب : اَذَلَّةٌ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ

موارد متعددی را از تاریخ زندگی خلیفه اول می‌توان یافت که او در هیچ یک از دوران زندگی ؛ چه در زمان حضور رسول خدا و چه در دوران خلافت دارای این ویژگی نبوده و بلکه بر عکس « با کافرین خاضع و مهربان و در برابر مؤمنان سرسخت و خشن » بوده است . ما به جهت اختصار فقط به چند نمونه اشاره خواهیم کرد :

### 1 . کشتن مالک بن نویره :

یک از جنایاتی که در زمان ابوبکر اتفاق افتاد و در حال حاضر اهل سنت به آن مباهات می‌کنند ، کشتن مالک بن نویره به دست خالد بن ولید و به دستور مستقیم ابوبکر بود .

مالک بن نویره ، فردی شجاع ، شاعر و رئیس بخشی از قبیله بنی تمیم ؛ صحابی پیامبر و عامل و کارگزار آن حضرت بود که در اظهار عواطف نسبت به یتیمان و زنان بی سر پرست مشهور بود و زکات جمع آوری شده را به توجه به اختیاری که از جانب پیامبر داشت ، میان فقراء تقسیم می‌کرد .

خالد بن ولید به دستور ابوبکر به سوی قبیله مالک رفت و وقتی به سر زمین بطاح رسید ، به ضرار بن ازور و چند تن از سپاهیانش دستور داد تا به قبیله مالک رفته و آن‌ها را بیاورند . ابو قتاده به محض رسیدن به قبیله مالک شبیخون زد . بعد ها وقتی از او در این باره سؤال کردند ، گفت : ما گفتیم که اگر راست می‌گویید که مسلمانید ، اسلحه تان را بر زمین بگذارید ، آن‌ها این پیشنهاد را پذیرفتند و اسلحه خود را بر زمین گذاشته و به نماز پرداختند .

طبری ، تاریخ نویس معروف اهل سنت در این باره می‌نویسد :

وكان ممن شهد لمالك بالاسلام أبو قتادة الحارث بن ربيعي أخو بني سلمة وقد كان عاهد الله أن لا يشهد مع خالد بن الوليد حربا أبدا بعدها وكان يحدث أنهم لما غشوا القوم راعوهم تحت الليل فأخذ القوم السلاح قال فقلنا إنا المسلمون فقالوا ونحن المسلمون قلنا فما بال السلاح معكم قالوا لنا فما بال السلاح معكم قلنا فان كنتم كما تقولون فضعوا السلاح قال فوضعوها ثم صلينا وصلوا .

تاریخ الطبري ، الطبري ، ج 2 ، ص 503 .

از کسانی که به اسلام مالک بن نویره شهادت داده بود ، ابو قتاده بن ربیع ، برادر بنی سلمه بود . او با خداوند عهد کرده بود که بعد از این ماجرا در هیچ جنگی با خالد بن ولید شرکت نکند ؛ و چنین می‌گفت که وقتی به نزدیکی ایشان رسیده بودند ، همان شب به سمت ایشان رفتیم ؛ ایشان سلاح به دست گرفته و گفتند ما مسلمانیم ؛ ما نیز گفتیم : ما هم مسلمان هستیم ؛ گفتیم : پس برای چه سلاح به دست گرفته اید ؟ پاسخ دادند ، به خاطر ما ( از ترس شما ) و گفتند : شما چرا سلاح به دست گرفته اید ؟ گفتیم : اگر آنچنان است که می‌گویید پس سلاح را بر زمین بگذارید ؛ ایشان سلاح را بر زمین گذاشته هم ما و

هم ایشان نماز خواندیم .

و ابن حجر عسقلانی می نویسد :

فكان أبو قتادة ممن شهد انهم أذنوا وأقاموا الصلاة وصلوا فحبس بهم خالد في ليلة باردة ثم أمر مناديا فنادي أذفئوا أساركم وهي في لغة كناية عن القتل فقتلوهم وتزوج خالد بعد ذلك امرأة مالك .

**الإصابة ، ابن حجر ، ج 5 ، ص 560 - 561 .**

ابوقتاده از کسانی است که شهادت داده است که ایشان اذان گفته و نماز خواندند ؛ اما خالد ایشان را در شبی سرد به اسارت گرفته و دستور داد که شخصی ندا بدهد ( اذفئوا ) گرم کنید زندانیانتان را ؛ اما این کلمه در اصطلاح بعضی به معنی کشتن است ؛ پس ایشان را کشتند و بعد از آن خالد با همسر مالک ازدواج کرد !!!

متقی هندی می نویسد :

عن أبي عون وغيره أن خالد بن الوليد ادعى أن مالك بن نويرة ارتد بكلام بلغه عنه ، فأنكر مالك ذلك ، وقال : أنا علي الإسلام ما غيرت ولا بدلت وشهد له بذلك أبو قتادة وعبد الله بن عمر فقدمه خالد وأمر ضرار بن الأزور الأسدي فضرب عنقه ، وقبض خالد امرأته ، فقال لأبي بكر : إنه قد زني فارجمه ، فقال أبو بكر : ما كنت لأرجمه تأول فأخطأ ، قال : فإنه قد قتل مسلما فاقتله قال : ما كنت لأقتله تأول فأخطأ ، قال : فاعزله ، قال : ما كنت لاشيم سيفا سله الله عليهم أبدا . ( ابن سعد ) .

**كنز العمال ، المتقي الهندي ، ج 5 ، ص 619 .**

از ابی عون و غیر او نقل شده است که خالد بن ولید ادعا کرد که مالک به او سخنی گفته و مردتد شده است ؛ ولی وی گفته بود : من بر اسلام هستم و نه آن را تغییر داده و نه عوض کرده ام ؛ و ابو قتاده و عبد الله بن عمر نیز بر این مطلب شهادت دادند ؛ اما خالد او را جلو انداخته و به ضرار بن ازور اسدی گفت گردن او را بزن ؛ و خالد همسر او را نیز گرفت ؛ پس (عمر) به ابو بکر گفت : او زنا کرده است ؛ او را سنگسار بنما ؛ ابو بکر پاسخ داد : من او را سنگسار نمی کنم ؛ او اجتهاد کرده و اشتباه نموده است ؛ گفت : او را قصاص بنما ؛ زیرا او مسلمانی را کشته است ؛ پاسخ داد : او را نمی کشم ؛ زیرا او اجتهاد نموده و خطا کرده است !!!

گفت : پس او را بر کنار بنما ؛ پاسخ داد : من شمشیری را که خداوند بر ایشان کشیده است در غلاف نمی گذارم .

و از طرف دیگر بخاری در صحیحش نقل می کند :

فَقَامَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ مُشْرِفُ الْوَجْتَيْنِ نَاشِزُ الْجَبْهَةِ كَثُ اللَّحْيَةِ مَحْلُوقُ الرَّأْسِ مُشَمَّرُ الْإِزَارِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ قَالَ وَيْلَكَ أَوْلَسْتُ أَحَقَّ أَهْلِ الْأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ قَالَ ثُمَّ وَلَّى الرَّجُلُ قَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا أُضْرِبُ عُنُقَهُ قَالَ لَا لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي فَقَالَ خَالِدٌ وَكَمْ مِنْ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنِّي لَمْ أَوْمَرُ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أَشُقَّ بَطُونَهُمْ

**صحیح البخاری ، البخاری ، ج 5 ، ص 110 - 111**

مردی با چشمان گرد کرده ، گونه های بلند ، چهره درهم کشیده بود پر ریش و با سر تراشیده و در حالیکه لباس خود را بر دور خویش پیچیده بود ایستاده و گفت : ای محمد از خدا بترس !!! رسول خدا فرمودند : وای بر تو آیا من سزاوارترین مردم برای خداترسی نیستم ؟ پس مرد بازگشت ؛ خالد بن ولید گفت : ای رسول خدا اجازه بده گردن او را بزنم ؛ حضرت فرمودند : خیر ، زیرا شاید او نماز می خواند ؛ خالد پاسخ داد : چه بسیار نماز خوانی که با زبان خویش چیزی را می گوید که در قلبش نیست ؛ رسول خدا فرمودند : من مامور نیستم که دل های مردمان را بشکافم و شکم های ایشان را بدرم .

با این حال خالد در ماجرای مالک ، دستور رسول خدا را در این زمینه مراعات ننمود .

در این که مالک بن نویره مرتد نشده بود ، شکی نیست ؛ چرا که خود فریاد می زند که من مسلمانم و حکمی از احکام خدا را تغییر نداده ام . ابو قتاده و عبد الله بن عمر نیز بر مسلمان بودن او شهادت داده بودند ؛ اما حقیقت ماجرا این است که مالک بن نویره ، به خاطر ارتداد و یا ندادن زکات کشته نشد ؛ بلکه چشم ناپاک خالد بن ولید به همسر بسیار زیبای مالک افتاد و زیبایی همسر مالک باعث شد که خالد تصمیم به قتل مالک و تمامی مردان قبیله اش بگیرد .

ابن حجر عسقلانی در این باره می نویسد :

أن خالداً رأى امرأة مالك وكانت فائقة في الجمال ، فقال مالك بعد ذلك لامرأته : قتلتيني يعني سأقتل من أجلك .

**الإصابة ، ابن حجر ، ج 5 ، ص 561 .**

خالد همسر مالک را دید در حالیکه او در نهایت جمال بود ؛ پس مالک بعد از آن به همسر خویش گفت : تو من را کشتی ، یعنی من به خاطر تو کشته خواهم شد .

و نیز ابو الفداء و ابن خلکان در تاریخشان می نویسند :

وكان عبد الله بن عمر وأبو قتادة الانصاري حاضرين فكلمنا خالداً في أمره فكره كلامهما . فقال مالك : يا خالد : ابعثنا إلي أبي بكر فيكون هو الذي يحكم فينا فإنك بعثت إليه غيرنا ممن جرمه أكبر من جرمنا . فقال خالد : لا أقالني الله إن أفلتت . وتقدم إلي ضرار بن الأزور بضرب عنقه .

فالتفت مالك إلي زوجته وقال لخالد : هذه التي قتلتي . وكانت في غاية الجمال . فقال خالد : بل الله قتلك برجوعك عن الاسلام . فقال مالك : أنا علي الاسلام . فقال خالد : يا ضرار اضرب عنقه ، فضرب عنقه .

**تاریخ ابي الفداء ص 158 ، وفيات الاعيان 5 / 66 بترجمة وثيمة وقد ذكر ذلك ابن شحنة في تاريخه ص 114 من هامش الكامل ج 11 وفي فوات الوفيات 2 / 627 ، عن ردة ابن وثيمة وردة الواقدي .**

عبد الله بن عمر و ابو قتاده انصاري در آنجا حاضر بودند ؛ و با خالد در مورد مالک سخن گفتند ؛ اما خالد کلام ایشان را نپسندید ؛ پس مالک گفت : ای خالد ما را به نزد ابو بکر بفرست تا او در مورد ما حکم بنماید ؛ زیرا تو کسانی را که جرم ایشان از ما بیشتر بوده است را نیز به نزد او فرستاده ای ؛ خالد گفت : خدا من را نبخشد اگر تو را ببخشم ؛ و او را به نزد ضرار بن الازور فرستاد تا گردنش را بزند .

همچنین یعقوبی در تاریخش می نویسد :

فأتاه مالك بن نويرة يناظره واتبعته امرأته فلما رآها أعجبه فقال : والله ما نلت ما في مثابتك حتي أقتلك .

**تاریخ اليعقوبي ، ج 2 ، ص 110 .**

مالک بن نویره به نزد وی آمد تا با او گفتگو نماید ؛ همسرش نیز به دنبال وی بود ؛ وقتی که خالد همسر او را دید در شکفت فرو رفته و گفت : قسم به خدا به آنچه در دست توست نمی رسم مگر آنکه تو را بکشم!!!

و خالد بن ولید با کمال بی شرمی در همان شب با همسر مالک بن نویره همبستر شد . یعقوبی در تاریخش می نویسد :

وتزوج خالد بامرأة مالك ، أم تميم بنت المنهال ، في تلك الليلة .

**تاریخ اليعقوبي ، ج 2 ، ص 110 .**

و خالد با همسر مالک - ام تمیم دختر منهل - در همان شب ازدواج کرد .

اما ابو بکر به جایی این که خالد بن ولید را محاکمه کند ، از او پشتیبانی و تمامی کارهای او را تأیید کرده و می گوید :

او مجتهد بوده و در اجتهادش اشتباه کرده است !

طبری ، داستان را این گونه نقل می کنند :

وقال عمر لأبي بكر إن في سيف خالد رهقا فإن لم يكن هذا حقا حق عليه أن تقيده وأكثر عليه في ذلك وكان أبو بكر لا يقيد من عماله ولا وزعته فقال هيه يا عمر تأول فأخطأ فارتفع لسانك عن خالد .

تاريخ الطبري ، ج 2 ، ص 503 و الكامل في التاريخ ، ابن الأثير ، ج 2 ، ص 358 - 359 و وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان ، ابن خلكان ، ج 6 ، ص 15 و تاريخ الإسلام ، الذهبي ، ج 3 ، ص 36 - 37 و إمتاع الأسماع ، المقرئ ، ج 14 ، ص 239 و كنز العمال ، المتقي الهندي ، ج 5 ، ص 619 و ....

عمر به ابوبکر گفت به درستی که در شمشیر خالد خونریزی وجود دارد ؛ پس اگر این مطلب (خونریز خالد) سزاوار نیست ، اما سزاوار اوست که او را به خاطر کشتن مالک به زنجیر بکشی (محدود گردانی) و بر این مطلب بسیار تاکید کرد ؛ اما ابو بکر کارمندان و زیر دستان خود را محدود نمی نمود ؛ پس گفت : نه چنین نیست ای عمر ؛ او اجتهاد نموده و اشتباه کرده است ؛ پس زیانت را از خالد بردار .

نکته جالب در این قضیه ، اختلاف نظر شدیدی است که میان خلیفه اول و خلیفه دوم وجود داشته است . عمر بن الخطاب ، خالد را **عدو الله** ، مستحق رجم ، زنا کار و قاتل نفس محترمه می داند ؛ اما ابوبکر او را شمشیر خدا و مجتهد خطاب می کند !

فلما بلغ قتلهم عمر بن الخطاب تكلم فيه عند أبي بكر فأكثر وقال عدو الله عدا علي امرئ مسلم فقتله ثم نزا علي امرأته .

تاريخ الطبري ، ج 2 ، ص 504

وقتی خبر کشته شدن ایشان به عمر بن خطاب رسید ، در این زمینه با ابوبکر سخن گفته و بسیار تاکید کرد ؛ و گفت : دشمن خدا بر مردی مسلمان تجاوز کرده و او را کشته است ، سپس با همسر او نزدیکی کرده است !!!  
همچنین نوشته اند :

وأقبل خالد بن الوليد قافلا حتي دخل المسجد وعليه قباء له عليه صدأ الحديد معتجرا بعمامة له قد غرز في عمامته أسهما فلما أن دخل المسجد قام إليه عمر فانتزع الأسهم من رأسه فحطمها ثم قال أرناء قتلت امرءا مسلما ثم نزوت علي امرأته والله لأرجمنك بأحجارك .

تاريخ الطبري ، ج 2 ، ص 503 - 504 و الكامل في التاريخ ، ج 2 ، ص 359 و إمتاع الأسماع ، المقرئ ، ج 14 ، ص 239 - 240 و ....

خالد بن ولید بدون توجه به مسجد آمد و روی دوش او قبایبی بود که جای شمشیر در آن بود و عمامه ای پوشیده بود که در آن تیرهایی قرار داده بود پس زمانی که داخل مسجد شد عمر بلند شد و تیرها را از عمامه او در آورد و شکست سپس به او گفت آیا ریا می کنی مرد مسلمان را کشتی و با همسرش همبستر شدی به خدا قسم تو را با سنگی که خود درست کردی سنگسار خواهم کرد .

اما ابوبکر با مهربانی و عطوفت با خالد برخورد می کند و متأسفانه کار خالد توجیه و حتی آن را به خداوند نسبت می دهد و می گوید :

من هرگز شمشیری که خداوند آن را از نیام کشیده ، در نیام نخواهم کرد !

فقال : [ هيه ] يا عمر ! تأول فأخطأ فارتفع لسانك عن خالد فإني لا أشيم سيفاً سله الله علي الكافرين .

الكامل في التاريخ ، ابن الأثير ، ج 2 ، ص 358 - 359 .

جناب آقای ابوبکر ! آیا خداوند به شما دستور داده بود که يك مسلمان را فقط به این خاطر که زکات را در میان فقراي قومش تقسیم کرده ، با این وضع فجیع بکشید ، از سر او به عنوان هیزم استفاده کنید و با زن او قبل از تمام شدن عده همبستر شوید ؟



و آیا نمی شد همین جمله (تأول فأخطأ) را در باره مالک بن نویره گفت؟ اگر قرار باشد که خالد مجتهد باشد، مالک هم مجتهد بوده است. آیا مالک بن نویره اجازه اجتهاد نداشت و خالد بن ولید داشت؟ چه فرقی است میان ندادن زکات به ابوبکر و قتل و زناي محصنه؟ آیا جرم ندادن زکات بالاتر از قتل نفس محترمه و زناي محصنه است؟! مالک هم نمی گفت که من زکات نمی دهم و دادن زکات واجب نیست؛ بلکه خلافت ابوبکر را قبول نداشت و نمی خواست که زکات را به او بپردازد و همان رویه ای را که در زمان رسول خدا داشت، ادامه دهد.

ابن حجر عسقلانی در این باره می نویسد:

وكان النبي صلي الله عليه وسلم استعمله علي صدقات قومه فلما بلغته وفاة النبي صلي الله عليه وسلم أمسك الصدقة وفرقها في قومه وقال في ذلك .

الإصابة، ابن حجر، ج 5، ص 560.

پیامبر او را مسئول زکات گرفتن از قومش کرده بود؛ وقتی که خبر رحلت رسول خدا به او رسید، زکات را نگه داشته و آن را در بین قومش تقسیم نموده و از این کار کناره گیری کرد.

حتی اگر او از دادن زکات امتناع کرده بود، با چه مجوزی کشته شد؟ آیا هر کس که زکات نداد، باید خود و تمام افراد قبیله اش کشته، زنانش اسیر و فروج آن ها بر لشکریان مسلمان مباح شود؟

آیا چنین کاری با اخلاق اسلامی در تضاد نیست؟ آیا در زمان رسول خدا چنین کشتاری سابقه داشته است؟

نهایتش این است که او نیز همانند خالد و دیگر صحابه، اجتهاد کرده و در اجتهادش خطا کرده بود، آیا سزاوار بود که او را با آن وضع فجیع بکشند و بعد هم از سر او به عنوان هیزم استفاده کنند؟

طبری می نویسد:

كان مالك بن نويرة من أكثر الناس شعرا وان أهل العسكر أثنوا برؤوسهم القدور فما منهم رأس إلا وصلت النار إلي بشرته ما خلا مالكا فان القدر نضجت وما نضج رأسه من كثرة شعره

تاریخ الطبری، الطبری، ج 2، ص 503.

مالک بن نویره از کسانی بود که موی (در سرشان) بسیار بود؛ سربازان سرهای ایشان را به جای پایه دیگ قرار دادند؛ پس آتش به پوست تمامی سرها رسید غیر از سر مالک؛ زیرا غذایی داخل دیگ قبل از سوختن پوست سر او - به خاطر زیاد بودن موهای سرش - آماده شد.

و ابو نعیم اصفهانی نیز می نویسد:

عن ابن شهاب: أن مالك بن نويرة كان من أكثر الناس شعرا، وأن خالد لما قتله أمر برأسه فجعل أفضية يقدر فنضج فيها قبل أن تبلغ النار إلي شواته .

الأغانی، ج 15، ص 239.

از ابن شهاب نقل شده است که مالک بن نویره از کسانی بود که موی (در سرشان) بسیار بود؛ و خالد وقتی او را کشت، دستور داد که سر او را به جای پایه دیگ نهند؛ پس غذایی داخل دیگ قبل از رسیدن آتش به پوست سر او آماده شد.

آیا کسی که یک مسلمان و صحابی بزرگ رسول خدا را به خاطر اشتباه در اجتهادش (بنا بر اعتقاد اهل سنت در مجتهد بودن کل صحابه) با این وضع بسیار فجیع می کشد، زنان مسلمان را اسیر و فروج آن ها را بر لشکریانش مباح می کند، می تواند

« أَذْلَةٌ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ » باشد؟ معاذ الله

آیا امکان دارد که خداوند عز و جل مسلمین را به آمدن چنین قومی بشارت داده باشد؟

## 2. فجائۀ سلمی :

یکی از کارهای که خلیفه اول انجام داد و در آخرین لحظات زندگی اش از انجام آن سخت پشیمان شده بود ، کشتن ایاس بن عبد الله ، معروف به فجائۀ بود که به طرز بسیار فجیعی او را زنده زنده در آتش سوزاندند .

درست است که نوشته اند فجائۀ به جای جنگ با مرتدین به راهزنی مشغول شده بود که این خود جای بحث و بررسی دارد ؛ اما کافر و مرتد نشده بود و این که خلیفه از کشتن او احساس پشیمان می کند ، نشان دهنده این است که وی در این حادثه عمل خلافی را انجام داده است که وجدانش را اذیت می کرده است . خلیفه وظیفه داشت به جرم های او رسیدگی و بر طبق دستور شرع حد را بر او جاری کند . اگر دزدی کرده بود ، دستش را قطع و اگر کسی را کشته بود ، قصاصش می کرد . نه این که بدون محاکمه و پرس و جو از خودش ، او را زنده زنده در آتش بسوزاند .

حال سؤال ما از علمای اهل سنت این است که آیا امکان دارد که خداوند به آمدن چنین فردی که به صورت کاملاً وحشیانه یک مسلمان می کشد، در قرآنش بشارت داده باشد ؟

آیا چنین کسی می تواند مصداق « أَذِلَّةٌ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ » باشد ؟

## 3. قصد ترور امام علی علیه السلام :

سمعانی از علمای بزرگ اهل سنت می نویسد :

وروی عنه (یعقوب الرواجنی شیخ البخاری) حدیث ابی بکر رضی الله عنه : أنه قال : « لا یفعل خالد ما أمر به ». سألت الشریف عمر ابن ابراهیم الحسینی بالكوفة عن معنی هذا الأثر فقال : كان أمر خالد بن الولید أن یقتل علیاً ، ثم ندم بعد ذلك ، فنهی عن ذلك .

الأنساب ، ج 3 ، ص 95 ، ط دار الجنان ، بیروت و ج 6 ، ج 170 ، نشر محمد أمین دمچ ، بیروت ، 1400 هـ .

از او (یعقوب رواجنی استاد بخاری) کلام ابو بکر روایت شده است که گفت : « خالد آنچه را به او دستور داده شده است انجام ندهد » از عمر بن ابراهیم حسینی در کوفه پرسیدم که معنی این روایت چیست ؟ او گفت : به خالد دستور داده بود که علی را بکشد ؛ اما از این کار پشیمان شده و از آن نهی کرد .

و جالب این است که سمعانی بعد از نقل حدیث سکوت می کند . و این نشان می دهد که صحت روایت در نزد او تمام بوده است و گر نه باید روایت را نقد و رد می کرد .

آیا کسی که قصد ترور امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را ؛ آن هم در خانه خدا و در حال نماز داشت ، می تواند « أَذِلَّةٌ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ » باشد ؟ معاذ الله .

و آیا ممکن است که خداوند بشارت آمدن چنین فردی را پیامبر و مؤمنان داده باشد ؟

## 4. پشیمانی در آخرین روزهای زندگی :

ما از برادران اهل سنت می پرسیم که اگر واقعاً این آیه در حق ابوبکر نازل شده بود و خود او نیز از این قضیه با خبر بوده است ، چرا در آخرین روزهای زندگی از کرده های خود پشیمان شد ؟

به عبارت دیگر اگر او کسی بود که خدا و رسول را دوست داشت و خدا و رسول نیز او را دوست داشتند ، چرا در آخرین روزهای زندگی احساس ندامت می کرد ؟

وی در آخرین روزهای عمرش چنین آرزو می کند :



إني لا آسي علي شيء من الدنيا إلا علي ثلاث فعلتھن وددت أني تركتھن ، وثلاث تركتھن وددت أني فعلتھن وثلاث وددت أني سألت عنھن رسول الله صلي الله عليه وسلم.

فأما الثلاث اللاتي وددت أني تركتھن، فوددت أني لم أكشف بيت فاطمة عن شيء وإن كانوا قد غلقوه علي الحرب، ووددت أني لم أكن حرقت الفجاءة السلمي وأنني كنت قتلته سريحاً أو خليته نجيحاً ...

تاريخ الطبري، ج2، ص 619، تاريخ الإسلام للذهبي، ج 3، ص 117، مجمع الزوائد، ج 5، ص 202، المعجم الكبير، ج 1، ص 62، كنز العمال، ج 6، ص 631، ح 14113، تاريخ دمشق، ج 30، ص 419، لسان الميزان، ج 4، ص 189 و... .

من از دنیا هیچ اندوهی به دل ندارم ، جز این که ای کاش سه کاری را که کرده ام نمی کردم و سه کاری را که نکرده ام انجام می دادم و سه چیز که ای کاش از رسول خدا پرسیده بودم .

اما آن سه کار که ای کاش نکرده بودم : ای کاش در خانه فاطمه را نمی گشودم هر چند با بسته بودنش کار به جنگ می کشید و ای کاش فجأة را به آتش نمی سوزاندم و او را به آسانی و نرمی گشته بودم یا پیروز و کامیاب رهایش کرده بودم ...

این آرزویی که ابوبکر در آخرین لحظات عمرش می کند ، دقیقاً همان چیزی است که خداوند در آیه مبارکه 99 سوره مؤمنون نقل می کند . خداوند در این آیه می فرماید :

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ . لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ .

المؤمنون / 99 \_ 100 .

زمانی که مرگ یکی از آنان را فرارسد ، گوید : پروردگارا ! مرا بازگردان ، تا آنچه را فروگذار کرده ام کار نیک انجام دهم ؛ ولی چنین نیست ، این سخنی است که او بر زبان می راند ، ( و اگر بازگردد کارش همچون گذشته است ) و پشت سر آنان جهان میانه ای است (برزخ) تا هنگامه قیامت .

بلی ، خداوند آن قدر فرصت به ابو بکر ها داد که بتوانند در این دنیا بتوانند اعمال نیک انجام دهند ؛ اما آن ها از انجام اعمال نیک صرف نظر و به اعمال زشت روی آوردند و وقتی دیدند که وعده خداوند در حال تحقق است ، از خداوند درخواست می کنند که ایکاش بار دیگر به ما اجازه می دادی تا این کار ها را انجام نمی دادیم و به کارهای نیک روی می آوردیم ؛ اما خداوند در جواب می گوید : « كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا » .

### 5. شیطانی که دائم فریبش می داد :

یکی از اعترافات به حقی که ابوبکر بن ابی قحافه کرده ، این است که وی در جلوی جمعیت و در بالای منبر می گفت :

شیطانی همراه من است که همواره مرا وسوسه می کند .

این مطلب آن قدر معروف است که هیچ شک و شبهه ای در صحت آن نیست . بسیاری از کتاب های اهل سنت آن را نقل کرده اند ؛ از جمله عبد الرزاق صنعانی از قول ابوبکر می نویسد :

أما والله ما أنا بخيركم ، ولقد كنت لمقامي هذا كارها ، ولوددت لو أن فيكم من يكفيني ، فتظنون أني أعمل فيكم سنة رسول الله صلي الله عليه وسلم إذا لا أقوم لها ، إن رسول الله صلي الله عليه وسلم كان يعصم بالوحي ، وكان معه ملك ، وإن لي شيطانا يعتريني ، فإذا غضبت فاجتنبوني ، لا أؤثر في أشعاركم ولا أبشاركم ، ألا فراعوني ! فإن استقمتم فأعينوني ، . إن زغت فقوموني .

المصنف ، عبد الرزاق صنعاني ، ج 11 ، ص 336 و الطبقات الكبرى ، محمد بن سعد ، ج 3 ، ص 212 و تاريخ الطبري ، الطبري ،

ج 2 ، ص 460 و البداية والنهاية ، ابن كثير ، ج 6 ، ص 334 و تفسير أبي السعود ، أبي السعود ، ج 3 ، ص 308 و تفسير النسفي ، النسفي ، ج 2 ، ص 52 و تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل ، الباقلاني ، ص 492 و الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل ، الزمخشري ، ج 2 ، شرح ص 139 و كنز العمال ، المتقي الهندي ، ج 5 ، ص 590 و شرح نهج البلاغة ، ابن أبي الحديد ، ج 17 ، ص 156 و ... .

قسم به خدا که من بهترین شما نیستم ، والي شما شدم و از شماها بهتر نیستم اگر درست رفتم پیرو من باشید و اگر کج رفتم مرا راست کنید زیرا من شیطانی دارم که بمن در آویزد نزد خشم کردنم و چون دیدید بخشم آدمم از من کناره کنید مبدا دست اندازم به موهای شما و پوست شما ؛ آگاه باشید که باید مراقب من باشید ؛ و اگر راه درست را می رفتم من را یاری کنید ؛ و اگر به راه کج رفتم من را راست کنید .

آیا کسی که دائم شیطانی دارد که او را فریب می دهد ، می تواند محبوب خدا و رسول باشد ؟

آیا شایسته است که بگوئیم خداوند به آمدن چنین فردی بشارت داده باشد ؟

### ج : أَعَزَّةٌ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ

تاریخ شهادت می دهد که ابوبکر هیچ گاه در برابر کفار « أَعَزَّةٌ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ = سرسخت ، خشن و پرقدرت » نبوده است ؛ چرا که در هیچ جایی از تاریخ ثبت نشده است که ابوبکر حتی مگسی را از روی شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دور کرده باشد ؛ چه رسد به نبرد با مشرکان قریش و یهودیان معاند . و حتی در کمتر جنگی بوده است که ابوبکر به همراه دو یار دیگرش عثمان و عمر فرار نکرده باشند . جنگ خیبر ، احد و حنین بهترین شاهد برای این مطلب است .

ابن أبي الحديد در شرح نهج البلاغه ، ج 13 ، ص 293 می نویسد :

قال شيخنا أبو جعفر رحمه الله اما ثباته يوم أحد فأكثر المؤرخين وأرباب السير ينكرونه ، وجمهورهم يروي انه لم يبق مع النبي صلي الله عليه وآله الا علي وطلحة والزبير ، وأبو دجانه ، وقد روي عن ابن عباس أنه قال ولهم خامس وهو عبد الله بن مسعود ، ومنهم من أثبت سادسا ، وهو المقداد بن عمرو ، وروي يحيى بن سلمة بن كهيل قال قلت لأبي كم ثبت مع رسول الله صلي الله عليه وآله يوم أحد فقال اثنان ، قلت من هما قال علي وأبو دجانه .

استاد ما ابو جعفر رحمه الله می گفت : پابرجایی او را در جنگ احد بیشتر مورخین و سیره نویسان ، منکر شده اند . و بیشتر ایشان می گویند که با رسول خدا جز علی و طلحه و زبیر و ابو دجانه ، کسی باقی نماند ؛ و از ابن عباس نقل شده است که شخص دیگری نیز باقی ماند و او عبد الله بن مسعود است ؛ بعضی شخصی دیگری را نیز اضافه می کنند و او مقداد بن عمرو است ؛ و از یحیی بن سلمة بن کهیل روایت شده است که گفت : به پدرم گفتم چند نفر در روز احد همراه رسول خدا باقی ماندند ؟ پاسخ داد : دو نفر ، علی و ابو دجانه

الإيجي در المواقف می نویسد :

روي أنه صلي الله عليه وسلم بعث أبا بكر أولا فرجع منهزما وبعث عمر فرجع كذلك فغضب النبي صلي الله عليه وسلم لذلك فلما أصبح خرج إلي الناس ومعه راية فقال ( لأعطين . . ) إلي آخره .

المواقف - الإيجي - ج 3 - ص 634 و شرح المواقف - القاضي الجرجاني - ج 8 - ص 369 .

از رسول خدا صلی الله علیه و آله ( و سلم روایت شده است که ایشان ابو بکر را ( برای جنگ خیبر ) فرستادند ، اما شکست خورده و بازگشت ؛ عمر را نیز فرستادند او نیز چنین کرد ؛ پس رسول خدا بدین سبب غضبناک گردیدند ؛ صبح هنگام وقتی به نزد مردم آمده و پرچم در دست ایشان بود فرمودند : پرچم را ... .

و نیز ابن اَبی الحدید به نقل از استادش ابو جعفر اسکافی می نویسد :

لم یرم ابوبکر بسهم قط و لاسلّ سیفاً و لا اراق دماً

**شرح نهج البلاغه ج ۲۸۱: ۱۳ ط دار احیاء الکتب العربیة بیروت - العثمانیة للجاحظ ص ۳۳۰ ط دار الکتب العربی مصر .**

ابو بکر نه هیچ گاه تیری انداخت و نه شمشیری کشید و نه خونی ریخت!!!

لذا وقتی ابن تیمیه می بیند خلفای سه گانه در هیچ جنگی پیروز نبوده اند و در تمام جنگ های زمان رسول خدا هیچ کافری را نکشته اند ، برای توجیه این مطلب می گوید :

والقتال یكون بالدعاء كما یكون بالید قال النبی صلی الله علیه وسلم هل ترزقون وتنصرون إلا بضعفائکم بدعائهم وصلاتهم وإخلاصهم.

**منهاج السنة ، ج 4 ، ص 482.**

جنگ باید گاهی با دعاست ؛ همانطور که گاهی با دست صورت می گیرد ؛ رسول خدا صلی الله علیه ( و آله ) وسلم فرموده اند

: آیا غیر این است که شما با دعا و نیایش و اخلاص ضعیفانان روزی داده شده و یاری می شوید ؟

لابد ابوبکر با این دعاهایی که در زمان جنگ می کرده ، چندین لشکر دشمن را شکست داده و باید تمامی پیروزی های رسول خدا در جنگ های بدر ، خیبر ، خندق ، حنین و ... به نام ابوبکر نوشت ؛ چرا که او بوده است که در گوشه ای دور از میدان نبرد می نشست و برای شکست دشمن دعا می کرده !!!

و باز در جای دیگر با تحریف در معنای «شجاعت» می گوید :

إذا كانت الشجاعة المطلوبة من الأئمة شجاعة القلب، فلا ريب أن أبا بكر كان أشجع من عمر، وعمر أشجع من عثمان وعلي وطلحة والزبير، وكان يوم بدر مع النبي في العريش .

**منهاج السنة ، ج 8 ، ج 79 .**

اگر شجاعت مورد نیاز رهبران ، شجاعت قلبی باشد ، پس شکی در این نیست که ابو بکر از عمر شجاع تر بوده و عمر نیز از عثمان و علی و طلحه و زبیر شجاع تر بود ؛ و او در روز بدر همراه با رسول خدا در خیمه نشست بود!!!

پس در این صورت ، شجاعت بر دو قسم است : 1. شجاعت به معنایی که همه عرب ها از شجاعت می فهمد ؛ 2. شجاعت به معنایی که ابن تیمیه فهمیده که همان قوت قلب باشد !

حال سؤال ما از ابن تیمیه این است که اگر ابوبکر شجاعت به معنای قوت قلب را بیش از همه داشته است ، چرا در جنگ خیبر ، احد و حنین فرار کرده است ؟ آیا قوت قلب با پشت کردن به دشمن ، قابل جمع است ؟

موفق باتتبیح

گروه پاسخ به شبهات

مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج)